فهرست

[پیشگفتار 2](#_Toc200124570)

[مناقشه آیت‌الله حکیم 2](#_Toc200124571)

[پاسخ مناقشه 2](#_Toc200124572)

[بررسی ادله 2](#_Toc200124573)

[دلیل اول 3](#_Toc200124574)

[نکات اخلاقی 4](#_Toc200124575)

[نکته اول 4](#_Toc200124576)

[نکته دوم 4](#_Toc200124577)

[احتمال اول 4](#_Toc200124578)

[احتمال دوم 4](#_Toc200124579)

[احتمال سوم 5](#_Toc200124580)

[بازگشت به بحث اصلی 6](#_Toc200124581)

[مقدمه اول 6](#_Toc200124582)

[نظر اول 6](#_Toc200124583)

[نظر دوم 6](#_Toc200124584)

[مقدمه دوم 7](#_Toc200124585)

[خلاصه مقدمات 7](#_Toc200124586)

[ماحصل مقدمات 7](#_Toc200124587)

[احتمال اول 7](#_Toc200124588)

[احتمال دوم 7](#_Toc200124589)

[احتمال سوم 8](#_Toc200124590)

[قانون کلی در قرآن 8](#_Toc200124591)

**موضوع: مبحث نگاه / استثنائات از عدم جواز نظر به اجنبی**

# پیشگفتار

مسئله ۴۹ در باب عنوان اختلاط بود که یکره اختلاط النساء بالرجال الا للعجائز و لهنّ حضور الجمعه و الجماعات

در این مسئله ابتدا حدود پنج عنوان که با این بحث یک نسبتی داشت اشاره کردیم، بعد هم به سه قول یا نظر در اینجا اشاره شد.

نکته‌ای که به اختصار اشاره کردم درباره نسخ این مسئله ۴۹ بود. اینجا دو نسخه است؛ یکی همین نسخه است که خوانده شد؛ یکره اختلاط النساء بالرجال الا للعجائز که این استثناء در مسئله و حکم اول آمده است و ادامه‌اش این است که و لهنّ حضور الجمعه و الجماعات.

# مناقشه آیت‌الله حکیم

در این محل مناقشه‌ای هم قرار گرفته است که آقای حکیم فرموده‌اند این اختلاط النساء بالرجال اختصاص به زنان‌های غیر سالخورده ندارد این مطلق است، چطور شما فرمودید الا للعجائز و از آن طرف و لهنّ حضور الجمعة و الجماعات، اگر ضمیر به نساء به طور مطلق برگردد، آن اطلاق درست نیست برای اینکه حضور در جمعه و جماعات در عجائز وارد شده است که لهنّ حضور الجمعة و الجماعات و مطلق نیست درحالی‌که اینجا مطلق است مگر اینکه لهنّ به عجائز برگردد. این اشکالی است که بر این نسخه کرده­اند.

# پاسخ مناقشه

منتهی آن طور که حضرت آیت‌الله زنجانی فرموده‌اند نسخه اصلی الا للعجائز وسط کلام و متصل به فراز اول نیست بلکه در پایان آمده است و نسخه درست این است و یکره اختلاط النساء بالرجال و حضور الجمعة و الجماعات إلا للعجائز که در روایات هم در این حکم دوم استثناء دارد که الا للعجائز که ظاهر استثناء هم عقیب جمل متعدده این است که به جمله اخیره برمی‌گردد.

اگر این نسخه باشد دیگر آن اشکال آقای حکیم وارد نیست که ایشان می‌فرماید این نسخه وجود دارد و تعبیر ایشان این است که این نسخه هم درست است.

این مقدماتی بود که اینجا ذکر شد و در مقدمات هم عناوین مرتبط اشاره کردیم، هم اشاره به اقوال شد و هم اشاره به این شد که عناوین ثانویه اینجا ملحوظ نیست، اینجا طبع مسئله به عنوان اولی ملحوظ است.

# بررسی ادله

برای اینکه ببینیم یکی از این اقوال درست است؛ یا اینکه احیاناً احتمالات دیگری به میان می‌آید، باید ادله‌ای که برای مسئله وجود دارد مرور و دنبال کنیم.

## دلیل اول

یکی از ادله‌ای که به شکلی در تضاعیف مسئله به آن تمسک شده است، آیه ۲۳ سوره قصص هست. اینها مقداری دورتر هست ولی باید اشاره‌ای به آن داشته باشیم.

آیه 23 در سوره قصص در داستان حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام و آن سفر او به سمت **﴿خَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ﴾** و به سمت مدین هست که آیات مفصل است اشاره‌ای به قطعه‌ای از آن داستان شده است، یکی هم این است **﴿وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ فَسَقَىٰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾**[[1]](#footnote-1) در این قصه‌ای که از حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام و زمینه‌ای که برای حضرت شعیب علی نبینا و آله و علیه‌السلام شروع شد، این‌طور آمده است که حضرت وقتی از مصر بیرون آمد با شکلی که **﴿خَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ﴾** می‌آمدند و حضرت خیلی مقصد واضحی هم نداشت ظاهراً، حتی در روایت در ذیل این آیه هست که یک جایی رسید که چند تا راه بود و حضرت بر اساس آشنایی به معنای ظاهری انتخاب نکردند، راه مستقیم‌تری بود آن راه را رفت که همان به مدین رسید.

در هر صورت در این مسیر نزدیک آن مدین که رسیدند، گاهی چشمه‌ای بود برای سقایت گوسفندان مردم آنجا جمع می‌شدند، هم برای اینکه برای شرب خود آب بردارند، این اشاره به آنجا دارد، می‌گوید آنجا که بود، حضرت دید که مردم جمع شدند اما دو خانم گوسفندان خود را دور نگه داشته‌اند و حضرت از آن‌ها سؤال کرد چرا کنار ایستاده‌اید؟

قبلش این است **﴿وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ﴾**، چشمه اصلی بوده است و شرب اصلی آن منطقه از آن تامین می‌شده است، **﴿وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ﴾** گروهی از مردم آنجا جمع هستند که **﴿يَسْقُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ﴾**، دو خانم را دید که تذودان یعنی منع می‌کنند، یعنی گوسفندان را منع کردند و گوشه‌ای نگه داشتند که جلو نیایند، بعد حضرت سؤال کرد **﴿مَا خَطْبُكُمَا﴾** شاهد مثال این است که آن دو خانم گفتند **﴿لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصْدِرَ الرِّعَاءُ﴾**، ما گوسفندان را سقایت نمی‌کنیم و سر آن چشمه نمی‌بریم، ظرف و مشک آب را پر نمی‌کنیم **﴿حَتَّىٰ يُصْدِرَ الرِّعَاءُ﴾**، رعا جمع راعی است، این راعی‌ها و چوپانان، اصدار بکنند، یعنی تا وقتی که گوسفندان خود را از اینجا بیرون ببرند و اشاره کردند **﴿أَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ﴾**، پدر ما هم پدر سالخورده‌ای است به این دلیل ما اینجا آمده‌ایم. هم می‌گویند اقدام به سقایت نمی‌کنیم تا همه بروند و اینجا خلوت بشود و ضمناً، دلیل را هم می‌گویند که چرا ما آمده‌ایم، علت این است که **﴿أَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ﴾** یعنی اگر بود، ما نمی‌آمدیم، خود او می‌آمد.

**﴿فَسَقَىٰ لَهُمَا﴾** حضرت اینجا به آن‌ها کمک کرد و ضمن این هم داستان‌هایی هم نقل شده است؛ حضرت موسی خیلی ستبر و قوی بودند و آن‌ها که آنجا بودند تعجب کردند دیدند با این سرعت این‌جور آب زیاد را از پایین بالا آوردند، **﴿إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ﴾**[[2]](#footnote-2) اشاره به این دارد. ثم تولی الی…، چشم انتظار امداد غیبی بود.

# نکات اخلاقی

**﴿فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾**قبل از اینکه به آن بخش بپردازیم، یک نکته‌ای در این **﴿رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾** هست که جنبه‌های اخلاقی دارد.

حضرت در آن حالت غربت و تنهایی و گرسنگی و روشن نبودن افق که به کجا خواهم رسید و چه خواهد شد؟ فرمود **﴿رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾**.

## نکته اول

این است که ممکن است این جمله خبریه باشد که حضرت وضع خود را بیان می‌کند، **﴿رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾**، خیری که به من برسانی، من الان نیاز دارم و ممکن است بگوییم جمله خبریه باشد که مستلزم یک تقاضایی است و ممکن است این یک دعا است، جمله خبریه در مقام دعا و انشاء است، **﴿رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾**به کار رفته است به داعی اینکه خدایا من نیاز دارم، کمک کن.

## نکته دوم

این است که **﴿رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾**، چند احتمال در این خیر هست؛

### احتمال اول

مقصود این لقمه نان و طعامی باشد که در روایات بعضی این‌جور وارد شده است که انما اراد الطعام، حضرت یک لقمه نان و غذایی می‌خواست، خیلی گرسنه بود، آن مشقت سفر که در آیات دیگر هم به آن اشاره شده است، حضرت را دچار تنگنای و تعب کرده بود و خودش و خانم ایشان در گرسنگی بودند.

### احتمال دوم

این در روایات نیست، این است **﴿رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾** این خیر نه یک لقمه نانی که اقلی است که الان به آن نیاز دارد، بلکه این خیر همان نبوت و وحی و اوج نعمت است، من نیاز به آن دارم، یعنی در آن حالت فکر آن است که بعد هم به آنجا منتهی شد.

### احتمال سوم

این است که مطلق باشد، همه این‌ها را بگوید؛ که ظاهر این است که مطلق است و آن جمله‌ای که روایات تفسیری گفتیم اینجا هم است که در روایت دارد انّما اراد الطعام، حتی شاید تعبیر حصر هم باشد.

در این روایت این‌طور است که می‌گوید: **﴿خَرَجَ مُوسَى مِنْ مِصْرَ إِلَى مَدْيَنَ﴾**[[3]](#footnote-3) (این از روایات عامه است؛ از ابن عباس نقل شده است) **﴿وَبَينه وَبَينهَا ثَمَان لَيَال﴾** ، هشت روز راه بود ولم يكن له طعام إلا وَرَق الشجر, وخرج حافيا, فما وصل حتى وقع خفّ قدمه، حتی آن چیزی هم که داشت از بین رفت. در نهج البلاغه و غیر از آن روایات دیگری هم هست که مفید حصر بود.

فانتهى إلى حجر لا يرفعه إلا عشرة ، فرفعه وحده، سنگی که ده نفر باید بلند کنند، حضرت به تنهایی برداشت،

بنابر این در بعضی روایات حصر شده است، اما همانطور که ما سابق گفتیم این حصرها را حصر اضافی می‌دانیم و اصل ولو اینکه حصر حقیقی است، اما در روایات تفسیری به نظر می‌آید نبایدتان را اصل گرفت یعنی قرینه عامه‌ای دارد، به خاطر کثرت حصرهایی که می‌دانیم حتماً حصر مراد نیست، از این جهت حصر مراد نیست، بعید نیست **﴿إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾** شمول دارد نه خیر واحد، تنوین آن تنوین وحدت نیست، به هر خوبی از ناحیه تو نیاز دارم.

**﴿إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾** اگر جمله خبریه در مقام انشاء نگیریم که دعا برای الان و بعد باشد ممکن است حتی در انزلت کسی بگوید، هر دو، یعنی این جمله هم شکر است، هم به نحوی دعا است و در جامعی استعمال می‌شود یا اینکه حتی در اکثر از معنا اراده می‌شود منتهی قرینه می‌خواهد، هم شکر می‌کند که **﴿لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾** ، آن که به من دادی که رهایی از آن مسائل باشد، من نیازمند بودم و اظهار نیاز خود به خداوند در امر گذشته می‌کند که نتیجه آن شکر است و هم برای حال و آینده نیازمند هستم که نتیجه آن دعا است، این هم ممکن است.

روی فرض اینکه خیر آن اقل مسائل را بگیرد که حتماً می‌گیرد به خصوص با این روایات، اگر حصر هم نکنیم، این روایات می‌گوید آن را هم می‌گیرد، در روایات نکته‌ای دارد و آن نکته این است که اظهار نیاز و فقر در کوچک‌ترین چیز هم از خدا مطلوب است، در امر خیلی نازل و کوچک، پیامبری با آن عظمت، در یک خواسته طبیعی پیش پا افتاده، آن هم مطلوبیت دارد و اصولاً این تضرع و ابتهال و دعا مطلوبیت دارد ولو در یک دعای مادی خیلی معدود باشد.

این در مقام دعا و خواستن است. اما در نقطه مقابل به عکس آن هست، **﴿لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾**[[4]](#footnote-4) (البته آنجا باید بحث کرد) در روایات آنجا، آمده است که نعیم که اینجا گفته می‌شود، یعنی ولایت و الا حاشا که از یک چیز خیلی عادی معمولی و نعمت خیلی نازل و پایین، خدا بخواهد سؤال بکند.

این جمله **﴿إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾** وقتی مطلق بگیریم یک جمله‌ای است که آن نهایت تضرع حضرت را نشان می‌دهد که در مسیر چیزهای زیادی است که حال معنوی حضرت را نشان می‌دهد و در ایام دهه اول ذی الحجه هم هستیم که آیه مواعده که نکات خیلی ظریف و دقیقی دارد؛ **﴿وَ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ أَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ قَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ﴾**[[5]](#footnote-5).

# بازگشت به بحث اصلی

استدلالی که به این آیه شده است این است که **﴿قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ﴾** این استدلال مبتنی بر نکات و مقدماتی است؛

## مقدمه اول

اینکه این سیره یا قولی که اینجا نقل شده است، گرچه از معصوم نیست، آن دو خانم، دختران حضرت شعیب علی نبینا و آله و علیه‌السلام، طبعاً معصوم نبودند اما این قول را خدا نقل می‌کند و این کافی است برای اینکه بگوییم اعتبار دارد. این یک جهت.

که این بر این اساس است که آنچه خدا نقل می‌کند و به آن حاشیه‌ای نمی‌زند، نقل می‌کند می‌گوید آن‌ها این‌جور گفته‌اند و این حکایت از یک نوعی از تأیید دارد، این سخن آن‌ها، جزء متن قرآنی قرار می‌گیرد و خدا ردعی و نقدی متوجه آن نمی‌کند، این حکایت از امضای این مسئله دارد و اینکه مورد قبول هست.

این یک مقدمه است که البته محل بحث‌های زیادی قرار گرفته است، در جاهای مختلفی که خدا از یک غیر معصوم مطلبی را نقل می‌کند مثل اینجا، یا از غیر معصومی کاری را گزارش می‌دهد که این کار را کرده‌اند.

در این مقدمه اول دو نظریه وجود دارد؛

### نظر اول

اینکه خدا قولی را نقل می‌کند یا عملی را گزارش می‌کند از غیر معصوم و منعی و ردعی و نقضی نسبت به آن نمی‌فرماید چون در متن قرآنی آمده است و خدا نقل می‌کند، پس خدا این را قبول دارد.

### نظر دوم

در نقطه مقابل هم در مواردی از این قبیل گفته شده است، خدا می‌فرماید آن‌ها این‌جوری بوده‌اند که می‌گوید ما این‌جور هستیم و روش عملی خود را هم نقل می‌کند آن‌ها گفتند که واقعاً گفتند، آن واقعاً هم مقول‌قول آن‌ها و رفتار و سبک آن‌ها بود که کنار می‌ایستند که مردم رد بشوند، این هم درست است. این نقلی که خدا کرده است باید مطابق با واقع باشد، تا اینجا درست است

اما اینکه خدا در مقام بیان این نیست که این کار درست هست یا درست نبود، می‌گوید این کار را انجام می‌دادند، بعد در آن مسیر جلو رفت و آن اتفاقات افتاد. در مقام بیان آن مسئله از حیث صحت و سقم و اینکه این مطابق با شرع است و حکم و امثال اینها افاده می‌کند، نیست و لذا از این نمی‌شود استفاده حکمی کرد، استفاده تشریعی از این کرد.

روش آن‌ها این بود و این‌جوری عمل می‌کردند و واقعاً هم این‌طور بود، اینکه این امری مستحب بود، واجب بود، یک رجحانی را افاده می‌کند؟ چنین چیزی در آن نیست، پس مستلزم حکمی نیست.

## مقدمه دوم

این است که کسی بگوید این مفید حکم است و رجحان، یعنی اینکه آن‌ها عمل کردند و ادامه پیدا کرد تا ورود حضرت موسی، عمل آن‌ها افاده رجحان پیدا می‌کند.

## خلاصه مقدمات

۱- مقدمه اول این است که نقل خدا یک تأییدی بر این قول و رفتاری است که از اینها صادر شده است.

۲- اینکه بگوییم این تأیید یک رجحانی است.

آن اول که تأییدی است را گفتیم دو نظر است، در مقدمه دوم هم تأیید رجحان است، این کار رجحانی داشته است، اینجا هم ممکن است کسی بگوید استفاده رجحان می‌شود ممکن است کسی بگوید استفاده رجحان نمی‌شود، حکم را می‌رساند ولی همان اقل است که در سیره گفتیم که سیره لا یفید الا الجواز، اقل آن اباحه به معنای عام است که می‌تواند منطبق بر اباحه بر معنای خاص بشود.

در این مقدمه دوم هم ممکن است بگوییم که مفید رجحان نیست. این سیره‌ای را نقل کرده است و نقل آن گرچه مفید حکمی هست ولی حکم آن بیش از جواز نیست.

# ماحصل مقدمات

این دو مقدمه را که جمع کنیم در واقع در آیه می‌شود گفت چند احتمال است؛

## احتمال اول

این است که آیه بیان واقعی می‌کند بدون اینکه مفید و مشعر حکمی باشد اصلاً در مقام حکم نیست.

## احتمال دوم

این است که خواه‌ناخواه مفید یک حکمی است منتهی حکم این جواز بالمعنی الاعم است که در مفاد سیره‌ها گفته شده است.

## احتمال سوم

این است که گفته شود این مفید حکمی است که عبارت از رجحان باشد؛ مقام، مقامی است که ضمن آن یک نوع مدحی هم وجود دارد، بخصوص اینکه در ادامه این دو دختر حضرت شعیب، یک خوبی‌های دیگری هم ذکر شده است، معلوم می‌شود ضمن این که داستان حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام را نقل می‌کند، اما مبدأ ارتباط ایشان با حضرت شعیب را هم اشاره می‌کند و سیر آن را بیان می‌کند و به شکلی نقشی به این دو دختر داده است که دو دختر برازنده‌ای بوده‌اند.

کلمه‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد این عمل پسندیده بود در نگاه خداوند و از آن حیث هم به آن اشاره کرده است، یعنی گویا در ضمن آیات چیز دیگری را هم بیان می‌کند، یعنی رابطه زن و مرد را بیان می‌کند، آن حیاء و حجاب را ارزشی می‌دهد، اگر این را بپذیریم که بعید نیست همین احتمال سوم می‌شود.

یعنی در این مقدمه اول بگوییم اینجا بیان یک واقعه با قطع نظر از یک نگاه حکمی نیست، نگاه حکمی دارد

هم در مقدمه دوم بگوییم حکم در اینجا رجحان است و در نتیجه بگوییم از میان سه احتمال، احتمال سوم اقوا و اظهر است نه احتمال اول که عبارت بود از اینکه نگاه حکمی اینجا نیست، بیان یک واقع هست که زمینه یک داستان دیگری است

نه اینکه احتمال دوم را بگوییم که بیان حکم است و نگاه حکمی هم خواه‌ناخواه وجود دارد، ولی فقط اباحه به معنی الاعم است.

بلکه بگوییم احتمال سوم است که اینجا نگاه به یک مسئله دیگر در روابط بین زن و مرد هم دارد و به نظر این سوم درست است یعنی اگر کسی این سیاق را ببیند که سیاق اینجا حتماً محتمل است، چون یک قصه به هم پیوسته است، در قصه سیاق آنجا که به هم‌پیوستگی واضحی نداشته باشد تردید وجود دارد اما اینجا حتماً اعتبار دارد برای اینکه مجموعه به هم پیوسته است و از این جهت با توجه به آن فراز‌های بعد و حتی بدون آن هم خود این آیات اول هم ممکن است اشعاری به جنبه اخلاقی و روحی آن دو خانم داشته باشد، احتمال سوم را تأیید می‌کند.

# قانون کلی در قرآن

در واقع در این سه احتمال یک قانون کلی در قرآن کریم وجود دارد که در مواردی که قولی یا فعلی نسبت به غیر انبیاء یا معصومین داده می‌شود این نقل؛

۱- آیا فقط خبری محض است که ارتباطی با یک داستان و موضوعی دارد؟

۲- یا اینکه از آن استفاده حکمی می‌شود ولی در همان حد عام جواز؟

۳- یا اینکه اینها می‌تواند مفید احکام ترجیحی باشد؟

خیلی جاها مفید احکام ترجیحی است، البته این خیلی جاها که می‌گوییم برای این است که یک جاهایی ممکن است این‌جور قرائنی وجود نداشته باشد.

1. - سوره قصص، آیات 23 و 24 [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره قصص، آیه 26 [↑](#footnote-ref-2)
3. [تفسير الطبري جامع البيان - ط هجر، الطبري، ابن جرير، ج18، ص204.](https://lib.eshia.ir/41738/18/204/%D9%85%D9%90%D8%B5%D9%92%D8%B1%D9%8E) [↑](#footnote-ref-3)
4. - سوره تکاثر، آیه 8 [↑](#footnote-ref-4)
5. - سوره اعراف، آیه 142 [↑](#footnote-ref-5)